

5 available /ə'veɪləbəl/ (adj.)

۱. موجود ۲. در دسترس

ant unavailable

Her new book is available in bookstores.

کتاب جدید او در کتابفروشیها موجود است.



6 belief /bi'li:f/ (n.) ۱. باور، ایمان ۲. عقیده

• believe (v.) باور داشتن

His belief in God gave him hope during difficult times.

ایمانش به خدا در مواقع دشوار به او امید می داد.



7 besides /bi'saɪdz/ (prep.)

علاوه بر، به علاوه

syn in addition to

Do you play any other sports besides golf?

آیا علاوه بر گلف ورزش دیگری هم انجام می دهی؟



8 borrow /'bɔ:r.əʊ/ (v.) قرض گرفتن

ant lend

I had to borrow a pen from my friend to do the exam.

من برای امتحان دادن، مجبور شدم از دوستم خودکار قرض بگیرم.



9 broadcasting /brɔ:d'kæstɪŋ/ (n.) (v.)

۱. پخش برنامه، رادیو ۲. پخش کردن

He's looking for a job in broadcasting.

او در جست و جوی شغلی در رادیو است.





54 publish /'pʌblɪʃ/ (v.)

منتشر کردن، به چاپ رساندن

- **publication** (n.) انتشارات
- **publisher** (n.) ناشر

My favorite writer's new novel is going to be published next month.

رمان جدید نویسنده مورد علاقه من قرار است ماه آینده چاپ شود.



55 put aside /put ə'saɪd/ (phr. v.)

کنار گذاشتن

He put some money aside for a while to buy his favorite car.

او برای مدتی مقداری پول کنار گذاشت تا ماشین مورد علاقه اش را بخرد.

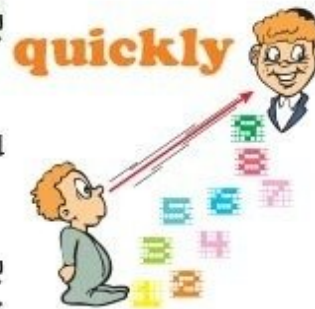


56 quickly /'kwɪkli/ (adv.) به سرعت، سریع

syn rapidly

Children grow up so quickly that you can't notice!

بچه ها آنقدر سریع بزرگ می شوند که شما متوجه نمی شوید!



57 quit /'kwɪt/ (v.)

۱. ترک کردن، رها کردن ۲. دست کشیدن از

- **quit smoking** ترک کردن سیگار

syn give up

Quit complaining and just listen to me!

دست از شکایت بردار و فقط به من گوش کن!





15 **cradle** /'kreɪdl/ (n.) ۱. گهواره ۲. مهد

● **Seek knowledge from the cradle to the grave.**

زگهواره تا گور دانش بجوی.

Try to learn new things from cradle to grave.

سعی کن که از گهواره تا گور چیزهای جدیدی را یاد بگیری.



16 **dear** /diə/ (adj.) عزیز، محبوب

He lost his mother yesterday. She was very dear to him.

او دیروز مادرش را از دست داد. مادرش برای او خیلی عزیز بود.



★★ 17 **develop** /dɪ'veləp/ (v.) ۱. توسعه دادن

۲. توسعه یافتن ۳. گسترش دادن ۴. پرورش دادن

● **development** (n.) توسعه، رشد

● **developed** (adj.) توسعه یافته

● **developing** (adj.) در حال توسعه

By going to those classes, I developed my speaking skills.

من با رفتن به آن کلاس‌ها، مهارت‌های صحبت کردن خود را توسعه دادم.



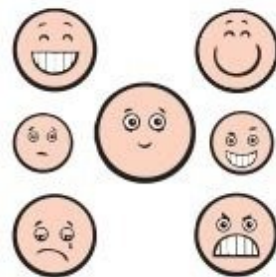
★★ 18 **emotion** /ɪ'məʊʃən/ (n.) احساس، عاطفه

● **emotional** (adj.) احساسی

● **emotionally** (adv.) از نظر احساسی

I am not good at hiding my emotions at all.

من در پنهان کردن احساساتم اصلاً خوب نیستم.



97 strange /streɪndʒ/ (adj.)

۱. عجیب غریب ۲. ناشناس

● **stranger** (n.)

غریبه

That's strange. I'm sure I put my mobile in my bag, but it is not here.

عجیب است. من مطمئن هستم که موبایلم را در کیفم گذاشتم، اما آن جا نیست.



98 suitable /su:təbl/ (adj.)

مناسب

syn appropriate, proper

The film is suitable for children.

این فیلم برای بچه‌ها مناسب است.



99 sure /ʃʊə(r)/ (adj.)

مطمئن

● **surely** (adv.)

یقیناً

Susan isn't sure whether she'll be able to come to the party or not.

سوسن مطمئن نیست که آیا قادر خواهد بود که به مهمانی بیاید یا نه.



100 system /'sɪstəm/ (n.)

سیستم

● **the nervous system**

سیستم عصبی

We've got a system for dealing with complaints from customers.

ما یک سیستم برای رسیدگی به شکایات مشتری‌ها داریم.



100 telescope /'teləskəʊp/ (n.)

تلسکوپ

We looked at the moon through a telescope last night. It was amazing.

ما دیشب از طریق تلسکوپ به ماه نگاه کردیم. شگفت‌انگیز بود.





Lesson 2

Wonders of Creation

**1 above** /ə'beɪv/ (adv.) (prep.) بالا

I really liked to stay in the house above the high hill in my father's village when I was a child.

من وقتی که بچه بودم، واقعاً دوست داشتم در خانه بالای آن تپه بلند در روستای پدرم بمانم.

**2 abroad** /ə'brɔ:d/ (adv.)

۱. در خارج ۲. به خارج از کشور

● **travel abroad** سفر به خارج از کشور

My aunt and her family live abroad.

خاله‌ام و خانواده‌اش در خارج از کشور زندگی می‌کنند.

**3 actually** /'æktʃuəli/ (adv.)

۱. در واقع ۲. واقعاً

syn really, in fact

I didn't actually see her, I just heard her voice.

در واقع من او را ندیدم، فقط صدای او را شنیدم.

**4 against** /ə'genst/ (prep.)

۱. علیه ۲. در برابر ۳. مخالف

Going to Mina's party is against my will.

رفتن به مهمانی مینا بر خلاف میل من است.

**5 age** /eɪdʒ/ (n.) سن

He is the same age as me.

او هم‌سن من است.





Workbook

Lesson 1

1 appropriate /ə'propreɪt/ (adj.)

مناسب، شایسته

syn proper

Is this violent film appropriate for the children?

آیا این فیلم خشونت‌آمیز مناسب کودکان است؟



2 average /'æv.ə.ɪdʒ/ (n.)

۱. میانگین ۲. معدل ۳. معمولی

syn ordinary

The average of 2, 3 and 7 is 4.

میانگین ۲، ۳ و ۷ عدد ۴ است.



3 base /bās/ (n.) (v.)

۱. براساس ۲. برپایه قرار دادن

Their relationship was based upon mutual respect.

رابطه آنها براساس احترام دوطرفه است.



4 bring /brɪŋ/ (v.)

آوردن

Have you brought your ticket with you?

آیا بلیطت را با خودت آورده‌ای؟



5 chart /tʃɑ:rt/ (n.)

جدول

You need to draw number and name chart for your math, so draw it carefully.

شما برای ریاضی‌تان نیاز به طراحی جدول شماره و اسم دارید، پس آن را به دقت بکشید.



★ ★ **15 especially** /ɪ'speʃəli/ (adv.)

مخصوصاً، به ویژه، به خصوص

She bought a new pair of shoes especially for the trip.

او یک جفت کفش جدید مخصوص سفر خرید.



16 exam /ɪg'zɑ:m/ (n.) امتحان

- take an exam امتحان دادن
- give an exam امتحان گرفتن

We have to take an exam at the end of each year.

ما باید در پایان هر سال امتحان بدهیم.



★ **17 expression** /ɪk'spresn/ (n.)

۱. بیان ۲. اصطلاح ۳. حالت چهره

- freedom of expression آزادی بیان
- I saw serious expression on his little face and tried not laugh.

من حالت چهرهٔ عصبی را روی صورت کوچکش دیدم و تلاش کردم نخندم.



18 fly /flaɪ/ (v.) پرواز کردن

- flight (n.) پرواز

He is afraid of flying, so he usually travels by land.

او از پرواز می‌ترسد، برای همین معمولاً زمینی سفر می‌کند.



★ ★ **15 especially** /ɪ'speʃəli/ (adv.)

مخصوصاً، به ویژه، به خصوص

She bought a new pair of shoes especially for the trip.

او یک جفت کفش جدید مخصوص سفر خرید.



16 exam /ɪg'zɑ:m/ (n.) امتحان

- take an exam امتحان دادن
- give an exam امتحان گرفتن

We have to take an exam at the end of each year.

ما باید در پایان هر سال امتحان بدهیم.



★ **17 expression** /ɪk'spresn/ (n.)

۱. بیان ۲. اصطلاح ۳. حالت چهره

- freedom of expression آزادی بیان
- I saw serious expression on his little face and tried not laugh.

من حالت چهرهٔ عصبی را روی صورت کوچکش دیدم و تلاش کردم نخندم.



18 fly /flaɪ/ (v.) پرواز کردن

- flight (n.) پرواز

He is afraid of flying, so he usually travels by land.

او از پرواز می‌ترسد، برای همین معمولاً زمینی سفر می‌کند.



فهرست

زبان دهم

- | | | |
|----|---------------------|-------|
| ۱۰ | Saving Nature | درس ۱ |
| ۳۰ | Wonder of Creation | درس ۲ |
| ۵۳ | Value of Knowledge | درس ۳ |
| ۷۳ | Traveling the World | درس ۴ |

زبان یازدهم

- | | | |
|-----|----------------------|-------|
| ۹۶ | Understanding People | درس ۱ |
| ۱۲۵ | A Healthy Lifestyle | درس ۲ |
| ۱۶۰ | Art and Culture | درس ۳ |

زبان دوازدهم

- | | | |
|-----|-----------------------|-------|
| ۱۹۲ | Sense of Appreciation | درس ۱ |
| ۲۱۵ | Look it Up | درس ۲ |
| ۲۴۱ | Renewable Energy | درس ۳ |

۲۷۳ پیوست

واژگان زبان تصویری



• قابل صوتی
• تلفظ واژه‌ها

هفتم تا دوازدهم

حمیدرضا نوربخش



لقمه حلایی



مهروماه